

## بارزترین مصادیق حقیقت محمدیه و بازتاب پاره‌ای اوصاف آن در متون نظم و نثر عرفانی

سکینه طالب‌زاده<sup>۱</sup>، زرین‌تاج واردی\*<sup>۲</sup> و الهام خلیلی جهرمی<sup>۳</sup>

### چکیده

حقیقت محمدیه یکی از پیچیده‌ترین مضامین و آموزه‌های عرفانی اسلامی است که با تعبیر و مصادیقی متفاوت در متون عرفانی، فلسفی و ادبی بدان اشاره شده است. از این حقیقت با مصادیقی چون نور، عقل، کلمه، پیامبر خاتم (ص) و انسان کامل یاد شده است. اوصاف و ویژگی‌های حقیقت محمدیه در متون نظم و نثر عرفانی بازتاب فراوان داشته است و هر شاعر یا نویسنده براساس مشرب فکری و اعتقادی خویش به بیان این اوصاف و ویژگی‌ها پرداخته است. در این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای به بیان مصادیق و بارزترین اوصاف و ویژگی‌های حقیقت محمدیه در متون عرفانی-فلسفی نظم و نثر پرداخته‌ایم. یافته‌های این جستار نشان می‌دهد صفاتی چون جامع جمیع مراتب وجودی، مخلوق به صورت حق، اول به قصد و آخر به ایجاد و شالوده هستی از مهم‌ترین بن‌مایه‌های مربوط به حقیقت محمدیه در متون عرفانی نظم و نثر است. این حقیقت همان نور محمدی است که علت ایجاد عالم و در عین حال سبب بقای آن است.

**کلید واژه‌ها:** حقیقت محمدیه، مصادیق، اوصاف حقیقت محمدیه، متون عرفانی، نظم و نثر.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرفانی، دانشگاه شیراز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شیراز، ایران.

talebzade\_s@yahoo. Com ۰۹۱۷۷۱۸۹۲۵۶

<sup>۲</sup> - استاد گروه زبان و ادبیات عرفانی، دانشگاه شیراز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)

Zt.varedi@gmail.com ۰۹۱۷۷۱۸۹۲۵۶

<sup>۳</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات عرفانی، دانشگاه شیراز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شیراز، ایران.

khalilijahromi115@yahoo.com ۰۹۱۷۱۰۳۳۱۸۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵

تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۰۸/۱۲

## مقدمه

اهل عرفان و حقیقت برآند اولین حقیقتی که از ناحیه «کن» متعین شد، عقل اول، نور اول و قلم اعلی است که این حقیقت مرسله و مطلقه، ظل وجود حق و مقدم بر دیگر کائنات است. حقیقت محمدیه در عرفان و تصوف اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چرا که شناخت منزلت پیامبر اکرم (ص) در نظام هستی به عنوان انسان کامل و مصداق راستین حقیقت محمدیه، یکی از اصول اعتقادی و جزو وظایف معرفتی همه دین باوران است و هر اندازه شناخت انسان از این وجود کامل تر باشد، اعتقاد و دین باوری وی مستحکم‌تر. حقیقت محمدیه متعین در وجود مقدس خاتم انبیاء، محمد مصطفی (ص) است، و صرفاً یک مفهوم کلی نامتعیّن که بر وجود ذهنی تطبیق نماید و مصداق عینی خارجی نداشته باشد، نیست. این حقیقت ملکوتی و مجرد، جوهر تام کاملی است که وجودی شریف‌تر و کامل‌تر از آن در عالم امکان تحقق نخواهد داشت.

طبق برخی احادیث این حقیقت پیش از آفرینش آدم موجود بوده و تا قیام قیامت دوام و بقا دارد. احادیثی چون «اول ما خلق الله نوری» و «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين» در وصف صاحب این مقام است که مرجع و مصدر کامل آن می‌باشد. لاهیجی در مفاتیح الاعجاز در تعریف حقیقت محمدیه می‌آورد: «حقیقت محمدیه عبارت از ذات احدیت است به اعتبار تعین اول و مظهر اسم جامع الله است که «و انه لما قام عبداً لله» والله اسم ذات است به اعتبار جمیع اسماء و صفات، و مجموع اسماء و صفات در تحت اسم الله مندرج است، چه هر اسمی از اسماء عبارت از ذات مسماست به اعتبار صفتی.» (لاهیجی، ۱۳۹۵: ۲۱)

و باز می‌افزاید: «حقیقت محمدی عقل اول است که روح اعظم است که «اول ما خلق الله العقل» و «اول ما خلق الله نوری» و «اول ما خلق الله روحی.» (همان: ۲۰)

تعدد مصادیق در آثار عرفانی نظم و نثر و اختلافی که در گزینش برخی احادیث و تعبیر برای نخستین مخلوق دیده می‌شود، عمدتاً برگرفته از تفاوت مشرب خاص نویسندگان و شعراست. در تعریف زیر از صاحب کتاب «نخستین تجلی» به وضوح می‌توان اختلاف نام‌ها و مصادیق را مشاهده کرد: «اولین صادر و معلول از حق تعالی و نزدیک‌ترین موجود به او عقل کلی است چنانکه در حدیث آمده «اول ما خلق الله العقل» که مقصود همان «وجه الله» است که هیچ

وجه فانی و فناپذیر نیست و همین وجه الله است که اسم عظیم اعظم و نور تابیده بر اجساد ممکنات بوده و نزد حکما نام «نفس رحمانی» بر آن اطلاق می‌شود و نزد عرفا به «حق مخلوق به» نام بردار است و در شرح انوار «رحمت واسعه» خداوند می‌شناسند که همه اشیا را در بر گرفته، حقیقت محمدیه و صادر اول می‌باشد و همین حقیقت است که جامع تمامی عوالم می‌باشد.» (کاکوئی، ۱۳۷۸: ۶۳)

اما کامل‌ترین ظهور آن در تاریخ بشر در شخص پیامبر خاتم (ص) بوده است؛ هر چند سایر انبیاء و رسولان نیز ظهورات این حقیقت محسوب می‌شوند، اما «هیچ کدام به آن تعینی که حضرت محمد (ص) متعین شدند تعین نیافتند. آن حقیقت از آغاز هستی تا ابد یک وجود می‌باشد که در لباس‌ها و اشکالی تنوع پیدا نموده که به اعتبار آن تعینات، اسامی گوناگون پیدا می‌کند، اسم اصلی این حقیقت، محمد و کنیه آن ابوالقاسم و صفت آن عبدالله نامیده می‌شود.» (رحیمیان، ۱۳۸۳: ۲۳۹) در مکتب تصوف و عرفان پیش از ابن عربی (قرن ششم و هفتم) و در آثار شارحان وی، حقیقت محمدیه را سرچشمه افعال پیامبر دانسته‌اند و برای آن مصادیق متعددی ذکر کرده‌اند و هر کدام از عرفا و شعرا به سهم خود اوصاف و ویژگی‌های بارز آن را به رشته سخن سنجیده‌اند.

### بیان مسأله

پژوهش حاضر با توجه به جایگاه والای حقیقت محمدیه به عنوان بارزترین مصداق اتم انسان کامل در عرفان اسلامی و همچنین لزوم شناخت این حقیقت و ویژگی‌ها و اوصاف بارز آن در پی آن است تا بداند پربسامدترین مصادیق این حقیقت در عرفان اسلامی کدامند؟ برای این حقیقت چه ویژگی‌ها و اوصافی در متون نظم و نثر عرفانی یافت می‌شود؟ آیا نوع نگرش شعرا و عرفای عارف به موضوع حقیقت محمدیه و اوصاف آن یکسان است و یا آن که می‌توان تفاوت‌ها و شباهت‌هایی برای آن یافت؟ چنین می‌نماید بخش قابل توجهی از اندیشه مطرح در مباحث عرفانی به موضوع، مصادیق، اوصاف و ویژگی‌های حقیقت محمدیه اشاره دارد و عرفای شاعر و نویسندگان در بیان خویش مضامین مشترکی بیان داشته‌اند و گاه اگر تفاوت در نوع بیان و تعبیر داشته‌اند برآمده از تفاوت در نگرش و بینش و جهان بینی ایشان است.

### روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی با ابزار کتابخانه‌ای است. داده‌های پژوهش از پاره‌ای متون عرفانی (آواز پر جبرئیل، تمهیدات، مرصادالعباد، منطق الطیر، مصیبت‌نامه، مثنوی معنوی و لمعات) استخراج شده است. همچنین به منظور بهره بردن و آگاهی بیشتر از موضوع مورد پژوهش، از متون دیگری که به نوعی به شرح و تبیین بیشتر مطلب کمک کرده‌اند.

### ضرورت و اهمیت پژوهش

اهمیت و ضرورت پرداختن به این موضوع در آن است که با شناخت مصادیق، اوصاف و ویژگی‌های حقیقت محمدیه به عنوان نمونه بارز انسان کامل عرفان اسلامی می‌توان گام‌های مؤثرتری در راه شناخت حق برداشت چرا که این مهم علاوه بر آن که الگوی تمام عیار از انسان کامل به دست خواهد داد، جایگاه پیامبر اکرم (ص) به عنوان بازترین مصداق و نمونه انسان کامل در مراتب هستی و چگونگی ارتباط ایشان با کردگار را نیز مشخص خواهد کرد. علاوه بر آن ارتباط حقیقت محمدیه با برخی مضامین دیگر از قبیل وحدت وجود، آفرینش جهان، بازگشت موجودات به اصل اولیه، ظهور و تجلی، مراتب آفرینش و ... روشن‌تر خواهد شد.

### پیشینه تحقیق

تاکنون موضوع حقیقت محمدیه و پربسامدترین مصادیق آن به همراه اوصاف و ویژگی‌های بارز آن در متون برجسته نظم و نثر به طور مستقل بررسی نشده است؛ اما در آثار زیر به بخش‌هایی از موضوع این پژوهش اشاره شده است:

- ۱- خداداد خدایار، (۱۳۸۶) در مقاله «سیری بر نظریه عرفانی نور یا حقیقت محمدیه (ص)» به نظریه عرفانی نور یا حقیقت محمدیه پرداخته است و به بررسی این موضوع از منظر برخی شارحان آثار ابن عربی و تنی چند از عارفان و فیلسوفان معاصر نیز اشاره کرده است.

۲- مهدیه علوی فر، (۱۳۹۰) در کتاب «حقیقت محمدیّه (ص) در اندیشه‌های فلسفی - عرفانی ملاصدرا» دیدگاه‌های فلسفی و عرفانی ملاصدرا در مورد پیامبر و نفس ایشان و رابطه او با خلقت عقل به عنوان نخستین و مهم‌ترین مخلوق را بررسی کرده است.

۳- امداد توران، (۱۳۸۹) در کتاب «حقیقت محمدیّه و افراد انسان از ازل تا ابد در مکتب ابن عربی» با نگاهی فلسفی به بحث انسان کامل در آثار مهم عرفانی ابن عربی می‌پردازد و جایگاه حقیقت محمدیّه در سلسله مراتب نزولی و صعودی وجود، معرفت انسان کامل و سلسله مراتب انسان‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد.

۴- حسین اترک، (۱۳۸۹) در مقاله «مقایسه لوگوس مسیحی (حقیقت عیسوی) و حقیقت محمدی» ضمن اشاره به تعریف حقیقت عیسوی و حقیقت محمدی به بیان اوصاف و ویژگی‌های حقیقت محمدی پرداخته است.

۵- سید ابوالحسن مخزن موسوی، (۱۳۹۴) در کتاب «انسان کامل در متون عرفانی اسلامی» به بررسی مفهوم و جایگاه انسان کامل در متون عرفان اسلامی پرداخته است؛ وی نخست با نگرشی تاریخی به مفهوم انسان کامل می‌پردازد و ضمن واکاوی این مفهوم در قرآن و مکاتب و ادیان، آن را در برخی متون عرفانی مورد مذاقه قرار می‌دهد.

همان گونه که ملاحظه می‌شود در هیچ یک از پژوهش‌های مذکور به موضوع مصادیق حقیقت محمدیّه و بیان اوصاف و ویژگی‌های آن در متون عرفانی به طور مستقل پرداخته نشده است و نگارندگان این مقاله برای نخستین بار به این موضوع می‌پردازند.

## بحث و بررسی

### بررسی مصادیق حقیقت محمدیّه در عرفان اسلامی

حقیقت محمدیّه یا به عبارتی، نخستین مخلوق، در عرفان اسلامی عناوین و مصادیق متعددی دارد، که هر کدام از آنها در برهه‌ای از زمان و با توجه به گرایش‌های گوناگون مذهبی، فلسفی و گاه عرفانی مطرح شده‌اند. حضرت حق اولین صادر و ظهور خویش را به اسمی خاص مخصوص نگردانیده تا این نور پاک و مقدس بر تمام اهل عالم و در تمام روزگاران حجت باشد. هم او که

نخستین مخلوق و جامع همه کائنات و وجود امکانی است و این ایجاد از جانب حق تعالی با صرف مشیت و اراده او در ازل بی‌پایان و ابد بی‌انتهای انجام شده است. در عین اتصال با حضرت حق است و از او جدایی ندارد. این حقیقت که با تعابیر مختلفی از آن یاد شده جوهر بسیطی است که نه ماده است و نه مادی و در عین بساطت، نسبت‌ها و اضافات و وجوه متعددی دارد که در متون عرفانی از آن به زبان شعر یا نثر بحث شده است.

از آنجا که مصادیق و تعابیر مفهوم حقیقت محمدیه بسیار متنوع است و پرداختن به همه آنها خارج از حوصله این مقال، در پژوهش پیش رو تنها به شرحی مختصر از مصادیقی بسنده می‌کنیم که فراوانی و بسامد بالاتری را به خود اختصاص داده‌اند و از بروز و ظهور بیشتری برخوردارند. سپس به ذکر پاره‌ای اوصاف و ویژگی‌های حقیقت محمدیه در متون عرفانی خواهیم پرداخت.

### بررسی مصادیق حقیقت محمدیه در عرفان اسلامی

#### حقیقت محمدیه: نور

یکی از بازترین مصادیق حقیقت محمدیه «نور» است که نسبت به مفاهیم و مصادیق دیگر از فراوانی بیشتری در متون عرفانی برخوردار است و همان گونه که گذشت منابع حدیثی و روایی نیز بر آن صحه می‌گذارد.

«نور محمدی همان حقیقت محمدیه است که در شرف ازل تابیدن آغاز کرد و به منزله نخستین مرحله نزول الهی در صور گوناگون وجود است؛ در حقیقت اولین مخلوق او بوده آنگاه سایر موجودات جهان با حفظ ترتیب یافت شده‌اند، پس هر چه در جهان هستی یافت شود زیر پوشش و احاطه علمی آن صادر اول است.» (کاکوئی، ۱۳۷۸: ۸۱)

از فروغ و تابش نور مصطفی<sup>(ع)</sup> است که صبح و آفتاب و مهر و دیگر مظاهر آفرینش به وجود آمده‌اند. چرا که نبی اعظم<sup>(ص)</sup> منبع و سرچشمه نور است. در اندیشه ابن عربی نیز نور محمدی به عنوان یکی از مصادیق حقیقت محمدیه جایگاه خاصی دارد، وی در این مورد می‌نویسد: «نخستین نوری که از حجاب غیب سر بر زد، و از علم به عرصه وجود خارجی پا نهاد، نور پیامبر ما، محمد،

بود، «بصایر» و «ذوات» از ذات نورافشان مصطفای مجتبی، که شمس عالم وجود است، پرورش می‌یابند.» (شیمل، ۱۳۸۵: ۲۲۴)

این نور محمدی به عنوان اولین تجلی و واسطه تمام فیوض حق تعالی به کل موجودات، هم مجردات و هم عالم شهود است.

«این نور قدسی فعل حق و فاعل خلق است و صنع حق و صانع اشیاء است و علت و مبدأ اشیاء و رابط میان واجب و ممکن و حادث و قدیم است و سزاوار است که در حقش گویند: ای پیش ز آفرینش و کم ز آفریدگار.» (راز شیرازی، ۱۳۵۲: ۲۵۴)

### حقیقت محمدیه: عقل

از دیگر مصادیق حقیقت محمدیه است که بیشتر رنگ و بوی فلسفی دارد و در تعابیر فیلسوفان و حکما کاربرد بیشتری دارد. عزیزالدین نسفی در کتاب «الانسان الکامل» عقل اول را ثمره و بذر موجودات می‌داند که اولین مخلوق خدا نیز هست: «تخم موجودات عقل اول است، از جهت آن که انبیاء و حکما اتفاق کرده‌اند که اول چیزی که خدای تعالی آفریده است جوهری بود و نام آن جوهر عقل اول است. چون تخم موجودات عقل اول است، پس عقول و نفوس و افلاک و انجم و عناصر و طبایع و معادن و نباتات و حیوانات، جمله در عقل اول بالقوه موجود بوده باشند... هم چنین جمله موجودات از عقل اول پیدا آمدند.» (نسفی، ۱۹۶۲: ۱۳۵)

در طرح هستی‌شناسی فلسفی، عقل مرتبه‌ای دارد که موجودات و عوالم از آن پدید آمده‌اند. این طرح در آثار بسیاری از فلاسفه و حکما ترسیم شده است و به تبع آن به متون عرفانی نیز راه یافته است. عقل اول در این اندیشه مظهر اسما و صفات و افعال حق نیز می‌باشد. در هستی‌شناسی افلوپین اولین اقنوم که برتر و بالاتر از همه چیز است، واحد است که بر همه چیز احاطه دارد و برتر از هستی است: «عقل اولین موجودی است که از واحد، صادر می‌شود. با عقل کثرت پیدا می‌شود... عقل بر اثر پری و فیضان وجودی واحد، به وجود می‌آید... عقل در اولین مرتبه هستی است و با اوست که هستی پیدا می‌شود هستی و عقل جوهری واحد هستند.» (نصری، ۱۳۷۱: ۱۸۵)

عزیزالدین نسفی در کتاب «الانسان الکامل» با تعبیراتی که رنگ و بوی حکمی و فلسفی دارد اوّل آفریده حق را عقل می‌خواند و در توصیف آن ویژگی‌های زیر را بر می‌شمرد: «اوّل چیزی که خدای تعالی در عالم ملکوت بیافرید جوهری بود و نام آن جوهر عقل اوّل است که قلم خداست، اوّل چیزی که خدای تعالی در عالم ملک بیافرید، جوهری بود، و نام آن جوهر فلک اوّل است که عرش خداست، و این عقل اوّل بر عرش خدای مستوی است، و این عقل اوّل مظهر صفات و اسامی خدای است، و صفات و اسامی و افعال خدای از عقل اوّل ظاهر می‌شوند.» (نسفی، ۱۹۶۲: ۲۲۴-۲۲۵)

ذکر این نکته نیز ضروری است که با افول عقل‌گرایی در جهان اسلام، استفاده از مصداق عقل نیز رو به افول نهاد و این رکود عاملی شد تا عقل که پیش از این به عنوان نماد نور و هدایت در عرفان اسلامی مطرح می‌گردید، رفته رفته به عنوان نماد ظلمت به کار رود. نکته دیگر اینکه منظور از این «عقل» عقل جزئی و محدود بشری نیست.

#### حقیقت محمدیه: کلمه

پیوستگی مفهوم حقیقت محمدیه یا مخلوق نخستین با مصداق کلمه، بیش از هر جا در اندیشه مسیحیت مشهود است و با ارائه آیات متعددی از اناجیل و ذکر ویژگی‌ها و خصوصیات این نخستین مخلوق در آیین مسیحیت، به پیوند آن با مفهوم حقیقت محمدیه می‌توان پی برد که در ادامه تنها به ذکر چند آیه اشاره می‌کنیم: «در ازل پیش از آن که چیزی پدید آید، «کلمه» وجود داشت و نزد خدا بود. او همواره زنده بوده، و خود او خداست. هرچه هست، به وسیله او آفریده شده و چیزی نیست که آن را نیافریده باشد.» (یوحنا ۱: ۱-۳)

#### حقیقت محمدیه: پیامبر اسلام (ص)

چهره پیامبر اکرم (ص) در آینه ادبیات عرفانی فارسی، تابناک‌ترین سیماست. او ابر انسان شایسته‌ای است که بر اوج او جها جای دارد و قسمت اعظمی از تراوش‌های فکری شاعران و نویسندگان به توصیف شخص، شخصیت و ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی، دنیوی، اخروی و

پیش وجودی وی اختصاص یافته است. «حضرت محمد (ص) ام‌الکتاب است، و غیر از او مقصود به خطاب نیست، و خلق همه عالم از اوست، همه رقایق از اوست، و او اصل حقیقت همه اکوان است و همه هستی او مظهر مجموع رحمان است؛ و وسعت او وسعت رحمت است.» (جیلی، ۱۳۹۲: ۳۳۵)

پیامبر ختمی مرتبت مظهر کامل حق و اولین ظهور از غیب‌الغیوب است: «چون حق خواست در ازل الازال خویش را در مظهري جامع جميع اسما کلیه و جزئیه مشاهده نماید و بالاتفاق مقصود بالذات از ظهور کمال اسمایی «حقیقت محمدیه» و عین ثابت حضرت ختمیه است که برزخ بین حقیقت و جوب و امکان دانسته شده که اولین ظهور از غیب‌الغیوب است و فرموده: «اول ما خلق الله نوری»». (کاکویی، ۱۳۷۸: ۱۸۶)

بسیاری از عارفان و شاعران متأخر حدیث قدسی «کنز مخفی» را در شأن رسول اکرم دانسته‌اند و معتقدند خداوند در مرتبه وحدت ازلی خویش آنگاه که اشتیاق داشت شناخته و محبوب شود، محمد را آفرید تا آئینه نور و جمال وی باشد و از سر محبت خود را در آن آئینه نظاره کند و این مهم بازتاب بسیاری در متون عرفانی داشته است: «تو چه دانی که زکوه «کنت کنزاً مخفياً» چیست؟ آن گنج رحمت است که «کتب ربکم علی نفسه الرحمه». پس زکات این گنج کرا دهند؟ و که خواهد سندن؟ دریغا «و ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین» خود گواهی می‌دهد مر این سخن را. پس مصطفی - علیه السلام - آن رحمت را قسمت کند بر خصوص امت و خصوص خصوص.» (همدانی، ۱۳۷۳: ۹۰)

راز شیرازی در طباشیر الحکمه در تأیید این مطلب می‌نویسد: «پس اول ظهور از کنز مخفی حقیقت حسیه است که محبوب ذات اقدس و ظهور جواهر مخزونه ذات پاک است به حسب استجماع آن مر صفات کمالیه ذات را به طور اجمال و این نور مقدس را تجلی اول نامند.» (راز شیرازی، ۱۳۵۲: ۱۳۵)

### حقیقت محمدیه: انسان کامل

یکی دیگر از پربسامدترین مصداق‌های حقیقت محمدیه اطلاق عنوان «انسان کامل» بر آن است. توجه به انسان کامل که الگویی تمام عیار برای افراد انسانی باشد، پیشینه‌ای دیرینه در تمام مذاهب و مکاتب دارد. از جمله مهم‌ترین دلایل جستجوی انسان کامل، میل به کمال و مراتب قرب الهی است. انسان کامل مظهر خارجی کامل خداوند و مخلوقی است که حق او را به صورت خود آفرید و آینه‌ای است که حق خود را در آن می‌بیند و مظهر تمام و کمال صفات و اسماء الهی است. کامل‌ترین انسان‌ها علی‌الاطلاق با این ویژگی‌ها انبیاء و اولیا هستند که در رأس آنها حضرت ختمی مرتبت است و باقی علی‌مراتب درجاتهم. حقیقت آن است که عنوان انسان کامل در تمام اعصار و قرون بیش از همه برای نبی اکرم (ص) شایسته و درخور است و ایشان با حجت‌ها و اسناد بسیار متقن، باززترین نمود انسان کامل است: «جز یک نبی صادق بیش وجود ندارد و او انسانی است که خداوند او را آفریده و روح قدسی بدو بخشیده و از خلال قرون جهان، از همان آغاز، می‌گذرد با نام‌ها و صورت‌های متفاوت تا رحمت الهی شامل او شود و به آسایش ابدی دست یابد.» (نیکلسون، ۱۳۵۸: ۲۳۰)

انسان کامل عرفان اسلامی متخلّق به اخلاق الهی و مظهر قدرت‌های ربوبی است که با آفرینش او گنجینه فیض ازلی به منصّه ظهور رسید و حق ندای «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» سرداد؛ این ویژگی در حد اعلاّی خود، جز در وجود مقدّس شمع جمع آفرینش، جمع نیست. چه اوست که کائنات همه به طفیل وجودش خلق شده‌اند و مفتخر است به خطاب الهی «أَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ.»

«انسان کامل حقیقت محمدی است؛ چون پیغمبر صاحب مقام جمع بود، دیگر مجال تشریح برای هیچ یک از مخلوقات پس از او باقی نمانده بود، پس این مقام برای رسول خدا (ص) به طور اصالت ثابت است و برای خلفای معصوم به ظهور متابعت و تبعیت است و بلکه روحانیت همه‌شان یکی است.» (رزمجو، ۱۳۷۵: ۳۲-۳۳)

چنین انسانی است که در عرفان و تصوّف او را عالم اکبر می‌نامند، از لحاظ شکوه و عظمت و کرامت و قدر با جهان طبیعت و عظمت و گستردگی آسمان‌ها و زمین و هر چه در آن است

برابری می‌کند و از نظر رتبت بر فرشتگان فزونی و برتری دارد. وی نگهدار جهان و شرط بقاء طبیعت است؛ و محض وجود اوست که طبیعت خلعت وجود پوشیده است. و هم اوست مراد و محبوب حق که هیچ نبی و ولی و انسان صاحب قدری نیست که به مثابه او باشد در عاشقی و معشوقی و شافعی:

بهر این خاتم شده ست او که به جود      مثل او نه بود و، و نه خواهند بود

(مولوی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۶۸)

ختم‌هایی کانیباء بگذاشتند      آن به دین احمدی برداشتند

فصل‌های ناگشاده مانده بود      از دم اننا فتحنا برگشود

او شفیع است این جهان و آن جهان      این جهان زی دین و آنجا زی جنان

(همان: ۶۶ - ۶۵)

صد هزاران آفرین بر جان او      بر قدم و دور فرزندان او

(همان: ۶۸)

بعد از روزگار پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> و ائمه هدی سلام الله علیها به اعتقاد قاطبه اهل عرفان، اولیا و مشایخ و پیران صافی ضمیر وارثان کمال‌اند و مظاهری از انسان کامل که هستی هیچ گاه از وجود ایشان خالی نمی‌باشد؛ و این انسان کامل به معنای واقعی کلمه، در غیر انسان معصوم تحقق کامل ندارد. «انسان کامل‌ترین مظهر خداست، موجودی است که خدا آن را به صورت خویش آفرید، آینه‌ای است که حق اسماء و صفات خویش را در او مشاهده می‌کند. برخی انسان‌ها بالقوه کاملند و برخی بالفعل، کامل‌ترین انسان‌ها در معنای کلی آن، انبیا و اولیا هستند و در میان آنها نیز کامل‌ترین فرد حضرت محمد<sup>(ص)</sup>، و یا «حقیقت محمدیه» است که در صورت انبیاء و اولیا تجلی می‌یابد.» (مدکور، ۱۳۸۸: ۵۵)

با توجه به آنچه گذشت معلوم می‌گردد یکی از معتقدات اساسی و باطنی مکتب اسلام و عرفان، موضوع انسان کامل است که گرچه این تعبیر نخستین بار توسط ابن عربی مطرح و صورت بندی شده است؛ اما مصادیق و ظهور آن به قرن‌ها پیش از ابن عربی برمی‌گردد. این مفهوم چنان در تصوف و عرفان غلبه و تسلط دارد که بخش اعظمی از مضامین فکری و اندیشه‌های بلند عرفا

و حکمای شاعر و نویسندگان را به خود اختصاص داده است و ما در ادامه این پژوهش به بررسی باززترین اوصاف حقیقت محمدیه به عنوان نمونه اتم انسان کامل خواهیم پرداخت.

### حقیقت محمدیه جامع جمیع مراتب وجودی (کون جامع)

وجود از حضرت احدیت به حضرت الهی نزول می‌کند و سپس در مراتب ممکنات فیضان یافته به صورت‌های مختلف انتشار می‌یابد تا اینکه به انسان کامل منتهی می‌شود و در آن، به صبغه همه مراتب در می‌آید. به جمیع ما سواى الله و ظهورات حق در عالم هستی «کون» اطلاق می‌گردد. یکی از اصول اساسی و فرض در مورد مقام جامعیت انسان کامل، اصل «کون جامع» بودن وی است؛ بدین معنا که انسان کامل تمام حقایق مراتب وجودی اعم از عالم ملک و ملکوت و جبروت و روح و جسم را در خویش جمع کرده است. این انسان برزخی است جامع احکام و جوب و امکان که تمام حقایق را در خود دارد. پیامبر اکرم (ص) مصداق حضرت کون جامع است و وجود ایشان جامع جمیع عوالم است و همه عوالم سایه او محسوب می‌شوند، به لحاظ برخورداری ایشان از مقام جامعیت و گستردگی وجود است که شناخت او را مقدمه شناخت عالم و آدم می‌دانند. توضیح بیشتر آنکه «عرفا مجموعه عالم وجود را از سرچشمه وجود تا عالم ماده به پنج مرتبه تقسیم می‌کنند که آن را حضرات خمس، یعنی مراتب پنجگانه وجود می‌گویند که عبارتند از: لاهوت، جبروت، ملکوت، ناسوت و مرتبه «کون جامع» انسان است.» (محمدیان، ۱۳۸۶: ۲۲۶)

مولوی در دفتر چهارم مثنوی با لحاظ کردن روحانیت و معنویت انسان کامل، عالم هستی و مراتب آن را جلوه حقیقت محمدیه می‌داند لذا انسان را عالم کبیر و جهان را عالم صغیر می‌نامد:

پس به صورت عالم اصغر تویی      پس به معنی عالم اکبر تویی

(مولوی، ۱۳۸۲، ج ۴: ۱۷۱)

همچنین در بیت دیگر از دفتر اول مثنوی بر همین مفهوم تأکید دارد آنجا که سروده است:

صورت رفعت بود افلاک را      معنی رفعت، روان پاک را

(همان، ج ۱: ۲۲۰)

و همین انسان جامع مراتب است که نجم رازی او را صورت جملگی عالم ملکوت می‌داند و اشاره دارد هر آنچه در عالم ملکوت است می‌توان ظهور آن را در شخص محمدی دید: «پس بدانک هر چیز را که حق تعالی در عالم معانی ظاهر کرده است در عالم صورت آن را صورتی پدید آورده است. پس صورت جملگی عوالم ملکوت شخص محمدی آمد علیه‌السّلام.» (نجم رازی، ۱۳۵۲: ۶۴)

مولوی اشاره به همین حقیقت را با تعبیر پنهان شدن «بحر در نم» در بیت زیر آورده است:  
بحر علمی در نمی پنهان شده در سه گز تن عالمی پنهان شده  
(مولوی، ۱۳۸۲، ج ۵: ۹۸۲)

و در جایی دیگر با مضمونی قریب به همین، از ترکیب «دریا در ماهی» بهره برده است آنجا که می‌گوید:

داد دریا چون ز خم ما بود چه عجب؟ در ماهی دریا بود  
(همان، ج ۶: ۲۵۲)

و هر دو تعبیر فوق دلالت بر آن دارد که انسان کامل ظاهرش نسخه‌ای از ملک اما باطن و ملکوتش گنجینه‌ای الهی است. مولوی این انسان جامع همه صورت‌های جهان را کلّ خطاب می‌کند که وجودش به تنهایی شامل تمام اجزا و حدود عالم هستی است:

سجده می‌کرد او که ای کلّ زمین شرمسارست از تو این جزو مهین  
تو که کلی خاضع امر ویی من که جزوم ظالم و زشت و غوی  
تو که کلی خوار و لرزانی ز حق من که جزوم در خلاف و در سبق  
(همان، ج ۵: ۵۲-۵۱)

نکته دیگر آنکه مولانا یکی از دلایل برتری انسان کامل (حقیقت محمدیه) بر فرشتگان را برتری روح انسان کامل به واسطه شمول آن بر همه حقایق می‌داند؛ در حالی که فرشتگان چنین جامعیتی ندارند و سجده آنان اعترافی است بر جامعیت انسان کامل:

وز ملک جان خداوندان دل باشد افزون، تو تحیر را بهل  
زان سبب آدم بود مسجودشان جان او افزون تر است از بودشان  
ورنه بهتر را سجود دون تری امر کردن، هیچ نبود در خوری

کی پسندد لطف و عدل کردگار      که گلی سجده کند در پیش خار  
(همان، ج ۲: ۸۱۷)

او در جایی دیگر اشاره می‌کند انسان کامل هرچند در ظاهر تنهاست، اما حامل صد جهانست و جهانی در جسم او منطوی است؛ عالم صغیری که جهان اکبر در قبضه قدرت و تصرف اوست:

هر پیمبر فرد آمد در جهان      فرد بود و صد جهانش در نهان  
عالم کبری به قدرت سحر کرد      کرد خود را در کهن نقش‌ی نمود  
(همان، ج ۱: ۷۵۰)

در موضوع «کون جامع» بودن انسان کامل نظر مولانا و نجم رازی بر جامعیت و شمول انسان کامل بر مراتب هستی استوار است؛ با این تفاوت که نجم رازی بر صورت ملکوت بودن شخص محمدی تأکید دارد، اما مولانا با بیانی جزئی‌تر و ارائه تمثیلاتی ساده و روان جامعیت و شمول انسان کامل بر حقایق جهان هستی را نشان داده است و انسان کامل را کلی می‌داند در موازنه با جهان اکبر (عالم هستی) که جامع همه اشیاء و حقایق غیرمادی در وجود خویش است.

### حقیقت محمدی مخلوق به صورت حق (خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ)

یکی از احادیث رایج در متون عرفانی موضوع خلقت انسان بر صورت الهی است که در ادیان الهی یهود و مسیحیت نیز ردّ پای آن دیده می‌شود؛ مبنی بر اینکه «خدا آدم را به صورت خود آفرید». در سفر پیدایش آمده است: «خدا آدم را به صورت خود آفرید و او را به صورت خدا آفرید.» (پیدایش، ۲۷: ۱)

همچنین در آیه‌ای دیگر آمده است که «در روزی که خدا آدم را آفرید شبیه خدا او را ساخت.» (پیدایش، باب ۵: ۵ ش ۱)

مطابقت آیات نقل شده از کتاب مقدس (تورات) با حدیث مزبور، حکایت از اتحاد عرفانی صورت الهی و انسانی دارد. آنچه در وهله اول از این حدیث استنباط می‌شود آن است که شباهت ظاهری میان حق و خلق مقصود نیست، بلکه نوعی وحدت از آن دریافت می‌شود که می‌تواند مقدمه معرفتی عمیق برای انسان باشد. قاسم کاکایی در تأیید این موضوع می‌آورد: «هر کسی خود

را با این معرفت بشناسد پروردگارش را شناخته است؛ زیرا خدا او را به صورت خویش آفریده است بلکه او عین هویت و حقیقت انسان است.» (کاکایی، ۱۳۸۱: ۲۸۳)

علامه محمدتقی جعفری با عنایت به اینکه در آیات کتاب مقدس مقصود از خلقت آدم به صورت حق، شکل ظاهری نیست می‌نویسد: «باید در نظر گرفت که معنای لفظ «صورت»، در لغت، شکل و نقش می‌باشد، و این که بگوییم: «صورت را به معنای تصوّر و تخیل و اراده خود آفریدم»، منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا در جمله قبل چنین گفته شده است: «و خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم.»» (جعفری، ۱۳۸۸: ۲۸)

توضیح آنکه انسان یک صورت ظاهر دارد و یک صورت باطن، صورت ظاهری وی از حقایق و صور عالم پدید آمده، اما صورت باطنی وی را حق به شکل خویش آفریده است؛ پس این انسان حق و خلق است به اعتبار این دو صورت. «غزالی این حدیث را بدین گونه تفسیر می‌کند که در ذات و صفات و افعال شباهتی هست میان روح انسان و خداوند و روح انسان بر جسم فرمان می‌راند هم بدان گونه که خداوند بر جهان؛ جسم انسان عالم صغیری است در برابر عالم کبیر و هر جزء این یک نظیری در دیگری دارد.» (نیکلسون، ۱۳۵۸: ۹۳)

حق تعالی در همه صورت‌ها جلوه گر است و در آدم به برترین و کامل‌ترین صورت خود متجلی است و هر یک از انسان‌ها بر حسب استعداد وجودی خویش مظهر پروردگارند و مطابق آنچه پیش از این از شأن وجودی پیامبر اکرم (ص) به عنوان مصداق اتم انسان کامل گفته شد می‌توان دانست که ایشان همان مخلوق به صورت حق است که هیچ یک از کاملان و اصلان به مرتبت و مکانیت او نمی‌رسند و وی نسخه کامل حق است. «خداوند متعال وقتی حضرت محمد (ص) را به کمالش خلق کرد و او را مظهر جمال و جلالش قرار داد، و هر حقیقتی از حقایق اسماء و صفاتش را در آن حضرت آفرید، آنگاه نفس آن حضرت را از نفس خویش خلق کرد و نفس هرکس چیزی غیر از ذات او نیست، خلق بعضی از حقایق محمدی از حقایق حضرت حق تعالی است.» (جیلی، ۱۳۹۲: ۳۷۱)

مولوی در دفتر چهارم به خلقت آدم به صورت حق اشاره دارد و ضمن بیتی می‌گوید:

خلق ما بر صورت خود کرد حق      وصف ما از وصف او گیرد سبق

(مولوی، ۱۳۸۲، ج ۴: ۳۵۹)

مولانا ضمن شعر فوق به تأثیر پذیری صفات انسان از صفات حق نیز اشاره دارد. عین القضاة همدانی نیز ضمن ارتباط دادن دیدار وجود نورانی مصطفی (ص) با رؤیت حق، به آفرینش محمد به صورت رحمانی تأکید دارد و می‌گوید: «دریغا مصطفی - علیه السلام - با آنکه نور بود، ای دوست نوری بود که از «علی نور» بود. دانم که گویی پس فایده این سخن چیست آن است که «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى اللَّهَ.» «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورِهِ الرَّحْمَانَ.» (همدانی، ۱۳۷۳: ۳۲۳) و در اتحاد عرفانی حق با محمد تا آن جا پیش می‌رود که این دو را یکی می‌داند و در قالب کلامی شطح گونه با بی‌باکی تمام می‌آورد: «اگر چنان که سر آن داری که کافر شوی، گوش دار، از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: آنچه نزد خلق محمد است نزد ما خداست؛ و آنچه خداست پیش خلق، نزد ما محمد است. «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (همان: ۳۲۸ - ۳۲۷) با توجه به آنچه از نظر گذشت در تحلیل این بخش می‌توان گفت حدیث قدسی معروف که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» اشاره به مظهریت انسان از اسماء و صفات حق دارد. آنچه از محتوای این حدیث استنباط می‌شود آن است که در این حدیث، شباهت ظاهری میان حق و خلق مقصود نیست، بلکه مقصود شباهت بین ذات، افعال و صفات میان خدا و روح انسان است؛ مولانا جلال‌الدین بلخی به تأثیرپذیری صفات انسان از صفات حق اشاره دارد و صاحب تمهیدات نیز معتقد است که مصداق اتم خلق آدم بر صورت رحمان، رسول خاتم است، همچنین وی در وحدت میان حق و حضرت خاتم تا آنجا پیش می‌رود که در قالب کلامی شطح آمیز هر دو را یکی می‌داند. حدیث مذکور از احادیث رایج متون عرفانی است که رد پای آن را در ادیان الهی یهود و مسیحیت نیز می‌توان دید.

### حقیقت محمدیه اول به قصد و آخر به ایجاد

محققان عرفا و صوفیه بر این قول متفقند که اولین صادر و نخستین جلوئه حق در مرتبه وجودی و کونی، واحد است و صدور کثیر از این واحد، موجب کثرت در مبدأ المبادی می‌شود. با اذعان بر اینکه صادر نخست یا حقیقت محمدیه مشتمل است بر جمیع کمالات مادون و مظهر جمیع اسماء و صفات حق پس لازم می‌آید این حقیقت، ازلی و ابدی باشد، یعنی؛ از حیث بشر

بودن حادث است، اما از جهت مبدأ اشیاء بودن حقیقتی است ازلی و ثمره نهایی برای کائنات. توضیح آنکه عالم هستی چون جسمی بی جان است که انسان کامل به منزله روح آن است؛ کامل-ترین فرد «نوع» و مصداق اتم و اصلی آن پیامبر اکرم است که «علت غایی خلقت» و «بذر» و «میوه» درخت هستی است که از لحاظ وجود و هستی نخستین موجود و بر همه عالم مقدم است و در مرتبه «ظهور» آخرین مخلوق و از همه «مؤخر» است و این است مفهوم «فَهُوَ أَوَّلُ بِالْقَصْدِ وَالْآخِرِ بِالْإِجَادِ». بنابراین از منظر علت غایی، محمد نخستین همه در علم و آخرین همه در عمل است. حقیقت محمدیه «اولین ظهور و نور طالع از غیب الغیوب است. و شأن «نَحْنُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ» گردید از همین جهت در ازل الازال آنچه بر کلیه انبیاء و اولیاء از امم سابقه و لاحقه افاضت شد، بر کتاب استعداد آن حقیقت الهیه دفعاً نازل گشت و او در حقیقت بر حسب عین ثابت و قابلیت منشأ ظهور قابلیت است، و در مقام ظهور در عرصه فعل واسطه کلیه کمالات است، و آنچه بر کتاب استعداد او رقم زده شد، به ظهور تدریجی در عوالم خلقی ظاهر گردید.» (کاکویی، ۱۳۷۸: ۶۱ - ۶۰)

اول بودن به قصد و آخر بودن به ایجاد، دلالت بر جامعیت حقیقت محمدیه دارد، زیرا؛ حقیقتی که جامع کمالات است، به طور عقلانی و منطقی می بایست متأخر از کلیه حقایق باشد و بعد از وجود تمامی آنها در خارج محقق گردد، تا بتواند متصف به همه خصوصیات آن معانی گردد بسان خروج میوه و ثمر از شجر که آخر از همه محقق می گردد و علت غایی از کاشت شجر همان ثمر است. پیامبر اکرم (ص) بدین جایگاه و مرتبه خویش در عالم هستی با کلام «نَحْنُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ» و در مواردی دیگر «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» اشاره می کنند، یعنی؛ آخرون بالخروج و ظهور، همانند ثمره و میوه و اولین در خلق و وجود همانند بذر و خاطر نشان می سازند اولیان و آخریان هر آنچه دارند از او دارند.

نجم رازی در مرصادالعباد با اشاره به مطلب مذکور می آورد: «چنانک آدم علیه السلام ابوالبشر آمد خواجه علیه الصلاه و السلام ابوالارواح آمد «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» اشاره بدین معنی است که گرچه صورت ما به آخر تبع صور بود، روح ما در اول مقدم ارواح بود.» (نجم رازی، ۱۳۵۲:

و در جایی دیگر ضمن اشاره به آخریت (خاتمیت) و پیش وجودی ایشان می‌آورد: «خواجه علیه‌الصلاة و السلام قافله سالاری بود که اول از کتم عدم قدم بیرون نهاد و کاروان موجودات را پیشروی کرد و به صحرای وجود آورد «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» و چون وقت بازگشتن کاروان آمد آنک پیشرو بود دمدار شد «وَ خْتَمَ بِي النَّبِيُّونَ.» (همان: ۱۳۵)

عطار نیشابوری نیز در منطق‌الطیر بدین سابق و آخر بودن پیامبر ختمی مرتبت در قالب اشعار زیر اشاره می‌کند:

چون نیامد پیش، بیش از تو یکی  
از پس تو باید آمد بی شکی  
هم پس و هم پیش از عالم تویی  
سابق و آخر به یک جا هم تویی  
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۲۱)

اشاره به سبق وجودی پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> در مصیبت‌نامه را به شکل زیر می‌بینیم:

او نبی بود از درون و از برون  
حجتش «كنت نبياً» از درونست  
مایه بخش هر دو عالم نور اوست  
بر جهان و جان مقدم نور اوست  
قال «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ»  
دعوتش مهر رسالت از برونست  
(همان، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

مولوی نیز در دفتر دوم مثنوی بدین مضمون در ضمن بیت زیر اشاره دارد و می‌گوید:  
آخرین قرن‌ها پیش از قرون  
در حدیث آخرون السابِقون  
(مولوی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۴۷)

و ضمن دو بیت دیگر در دفتر چهارم، با عنایت به اول بودن نبی‌اکرم در ایجاد و آخر بودنشان در ظهور می‌آورد:

لاجرم گفت آن رسول ذوفنون  
رمز نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ  
پس به صورت آدمی فرع جهان  
وز صفت، اصل جهان این را بدان  
(همان، ج ۴: ۱۰۵۳-۱۰۵۲)

از بازترین تمثیل‌های موجود در متون عرفانی برای بیان سبق وجودی نبی‌اکرم در ازل و آخریت ایشان در ظهور، عمل و نبوت می‌توان به تمثیل «شجره»، «بذر» و «ثمر» اشاره کرد که

بازتاب فراوانی در متون عرفانی منظوم و مثنوی داشته است و نویسندگان و شاعران عارف به انحای گونه‌گون از این تمثیل به زیبایی بهره گرفته‌اند. با این توضیح که ضمن برقراری پیوند بین حدیث «اَوَّلُ الْفِكْرِ آخِرُ الْعَمَلِ» و «نَحْنُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ» با شجره و ثمره آن، گاه محمد را شجره نامیده‌اند و گاه ثمر و زمانی دیگر عکس این، که ما در ادامه ضمن اشاره به این مضامین و تمثیل در متون عرفانی به نتیجه حاصل از این مضمون یعنی پیدایی عالم آفرینش و کائنات از شجره وجود محمدی نیز اشاره خواهیم کرد.

نجم رازی در مرصادالعباد آفرینش را همچون شجره‌ای می‌داند که محمد ثمره آن است: «چون خواجه علیه‌الصلاة والسلام زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کائنات بود که «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»، مبدأ موجودات هم او آمد، و جز چنین نباید که باشد، زیرا؛ که آفرینش بر مثال شجره‌ای است و خواجه علیه‌الصلاة والسلام ثمره آن شجره، و شجره به حقیقت از تخم ثمره باشد.» (نجم رازی، ۱۳۵۲: ۳۷)

وی در جایی دیگر ضمن بیان جدایی ثمره از شجره، وجود حضرت ختمی مرتبت را هم ثمره می‌داند و هم شجره: «از اینجا معلوم گردد که تخم آفرینش محمد بود و ثمره هم او بود و شجره آفرینش به حقیقت هم وجود محمدی است.» (همان: ۶۳)

جلال‌الدین رومی در دفتر دوم مثنوی ضمن بیان استدلالی عقلی، هدف انسان را از نشانیدن شجره، حصول میوه و ثمر آن می‌داند و اشاره می‌کند هر چند حضور میوه در فکر، اول است، اما ظهور آن آخرین مرحله است؛ وی ضمن آوردن چنین تمثیلی به آخر بودن نبی اکرم در ایجاد اشاره می‌کند:

اول فکر آمد آخر در عمل	بنیت عالم چنان دان در ازل
میوه‌ها در فکر دل اول بود	در عمل ظاهر به آخر می‌شود
چون عمل کردی شجره بنشاندی	اندر آخر، حرف اول خواندی
گرچه شاخ و برگ و بیخش اول است	آن هم از بهر میوه، مرسل است
پس سرّی که مغز آن افلاک بود	اندر آخر، خواجه لولاک بود

(مولوی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۷-۲۶۶)

فخرالدین عراقی در لمعات ضمن اشاره به ولادت صوری پیامبر اکرم (ص) از حضرت آدم (ع)، برتری معنایی و روحانی ایشان بر آدم (ع) را از زبان ایشان بدین گونه بیان می‌دارد:

وَ اَنْسَى وَ اِنْ كُنْتُ بِنِ اَدَمِ صَوْرَةٍ      فَلَسِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٍ بِاَبُوْتِي  
گفتا: به صورت ارچه ز اولاد آدمم      از روی مرتبت به همه حال برترم  
(عراقی، ۱۳۹۰: ۳۹)

صاحب تمهیدات تناقض گاه ثمر و گاه شجره خواندن رسول اکرم (ص) را بدین گونه تبیین و تشریح می‌کند: «دانم که تو را در خاطر آید گویی: محمد را ثمره شجره الهی می‌خوانند، و به جایی دیگر شجره می‌خوانند، «این چگونه باشد؟ او - عز و علا- در کلام قدیم خود به رمز گفته است که «وَ الْاَيْلِ اِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ اِذَا تَجَلَّى وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْاُنْثَى» این همه، گواه شجره این ثمره «ذکر و انثی» آمده است. اگر خواهی «وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْاُنْثَى» بدان، آیت «الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ» برخوان تا معلومت شود. اگر چنان که معلومت نشود، از خبر «لست کاحدکم» بشنو. اگر تمام فهم نکنی، اندیشه تمام کن که «وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» چه معنی دارد. آنجا که عالم فنا باشد و فرد باشد، جز فردیت نشاید که بود؛ اما در عالم بقا و مشاهدت، زوجیت پدید آید.» (همدانی، ۱۳۷۳: ۲۶۷-۲۶۶)

در خصوص تحلیل ازلی بودن حقیقت وجودی نبی اکرم و حدوث بعد جسمانی ایشان باید گفته شود عرفای شاعر و نویسنده مورد نظر در این بخش، درباره مفهوم مذکور، دیدگاه مشترکی دارند مبنی بر این که حضرت ختمی مرتبت از قدمت وجودی برخوردارند هر چند نوبت نبوت و ظهور جسمانی ایشان، مؤخر از سایر انبیاست؛ و همگی اشاره‌ای کلی بدین مضمون داشته‌اند و در شرح و تبیین آن به یکی از بارزترین تمثیل‌های ادب عرفانی که همان تمثیل «شجره»، «بذر» و «ثمره» است تمسک جسته‌اند و از طریق این نمونه و تمثیل بین حدیث «نَحْنُ السَّابِقُونَ الْاٰخِرُونَ» و «اَوَّلُ الْفِكْرِ اٰخِرُ الْعَمَلِ» و سبق وجودی پیامبر اکرم و آخریت ایشان در نبوت پیوند برقرار کرده‌اند و به بیان دیدگاه‌های خویش در این زمینه پرداخته‌اند؛ تناقض موجود در ثمره یا شجره نامیدن رسول اکرم و جمع بین این دو را در کلام رمزآمیز عین القضاة می‌توانیم مشاهده کنیم؛ اما فخرالدین عراقی را در این بحث موضع دیگری است و وی برای بیان برتری معنوی نبی اکرم بر

سایر رسل از برتری ایشان نسبت به پدر صوری شان (حضرت آدم) یاد می‌کند که هر چند حضرت خاتم، فرزند آدم ابوالبشر است، اما از حیث رتبت و مقام بر ایشان سبق مرتبت دارند و ابو الارواحند و بدین ترتیب به بیان حقیقت محمدیه و نسبت آن با آدم<sup>(ع)</sup> اشاره می‌کند.

### حقیقت محمدیه سبب آفرینش

در چگونگی پیدایش کثرات عالم از نور حقیقت محمدیه نکته مبرهن آن است که حکمت بالغه الهی مقتضی آن است که یک دانه هنگامی که در زمین قرار می‌گیرد، ساقه‌ها و شاخه‌های متعددی از آن پدید می‌آید و دانه در خاک طی فعل و انفعالاتی از حالی به حالی دگرگون می‌گردد تا به صورت اولش برگردد، با تعداد کثیری از نوعش. این تمثیلی است برای حقیقت محمدیه که چگونه علت وجود عالم می‌شود و سخن ایشان که فرمود «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ» محقق می‌گردد؛ بنابراین هیچ عینی از اعیان خارجی تجلی نمی‌یابد مگر به واسطه او؛ بر این اساس حقیقت محمدیه نه تنها اساس و شالوده هستی است، بلکه معاد و رجوع همه کائنات به واسطه ایشان محقق می‌گردد؛ پس هم ایجاد عالم و هم بقای هستی بدوست. «چنانکه در مبدأ ظهور جمیع موجودات امکانیه از نور مقدس محمدی است که «نَحْنُ صَنَائِعِ اللَّهِ وَالنَّاسِ صَنَائِعِ لَنَا» در معاد نیز عود جمیع خلایق به آن حضرت است بقوله تعالی «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ.» (راز شیرازی، ۱۳۵۲: ۱۸۹)

لذا حقیقت نوری حضرت خاتم نه تنها اولین مخلوق بوده بلکه منشأ نور وجود سایر انبیاء و اولیاء و نفوس کلیه و جزئی و اجسام صغیره و کبیره نیز می‌باشد. جیلی در این زمینه می‌آورد: «حضرت محمد<sup>(ص)</sup> ام‌الکتاب است و غیر از او مقصود به خطاب نیست، و خلق همه عالم از اوست، همه رقایق ازوست و او اصل حقیقت همه اکوان است.» (جیلی، ۱۳۹۲: ۳۳۵)

جلال‌الدین بلخی با عنایت به این موضوع سروده است:

این جهان یک فکر است از عقل کل عقل، چون شاه است و صورت‌ها رسل

(مولوی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۹)

هفت دریا اندرو یک قطره‌ای جمله هستی ز موجش چکره‌ای

(همان، ج ۵: ۵۱۵)

مولانا در جایی دیگر کلّ جهان را صورت عقل کل می‌داند و می‌سراید:

کل عالم صورت عقل کل است      کوست بابای هر آنک اهل قل است

(همان، ج ۴: ۹۱۷)

روشنی عقل‌ها از فک‌رتم      انفطار آسمان‌ها از فطرتم

(همان، ج ۲: ۳۰۳)

عطار نیشابوری نیز در مصیبت نامه مه و خورشید و عرش و کرسی را پدید آمده از وجود

خاتم رسل می‌داند و می‌گوید:

ای مه و خورشید عکس روی تو      عرش و کرسی جفته‌ای در کوی تو

چون دو عالم سایه پرورد تواند      هم زمین، هم آسمان، گرد تواند

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۸: ۳۹۷)

آسمان یک حلقه از گیسوی توست      خرّقه پوش خانقاه کوی توست

آسمان شد، ای گل سرخت عرق      از گل ده برگ رویت، نه ورق

(همان: ۱۳۹)

مؤلف مرصادالعباد همین مضمون را به زبان ساده و غیر شاعرانه به شکل زیر می‌آورد: «پس

حق تعالی چون موجودات خواست آفرید اوّل نور روح محمدی را از پرتو احدیت پدید آورد،

چنانکه خواجه علیه‌الصّلاه و السّلام خبر می‌دهد «أنا من الله و المؤمنون منی» حق تعالی به نظر

محبت بدان نور محبت محمدی نگریست حیا بر وی غالب شد و قطرات عرق از او روان گشت

ارواح انبیا و ارواح اولیا بیافرید و از دُرد ایشان ارواح حیوانات متفاوت بیافرید آنگه انواع ارواح

ملکوتیات و نفوس و نباتیات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد. « (نجم رازی،

۱۳۵۲: ۳۷-۳۸)

و ضمن بیان تمثیلی دیگر، روح محمدی را قندی می‌داند که دیگر ارواح به تناسب صفا و

کدورت از این روح پاک و مصفی خلق شده‌اند: «ارواح انبیا را علیهم‌الصّلاه و السّلام نبات صفت

از قند روح محمدی برون آوردند و ارواح اولیاء را به مثبت شکر سپید بگرفتند و ارواح مؤمنان را

به مثبت شکر سرخ و ارواح عاصیان را به مثبت طبرزد و ارواح کفار را به مثبت شکر قوالب. هم بر این قیاس ارواح ملکی و جنی و شیطانی از آن می‌گرفتند تا آنچ دردی آن بود که قطاره خواندیم، از لطیف و صافی آن روح حیوانی بگرفتند و از کثیف و کدر آن مرکبات و مفردات عناصر ساختند. « (همان: ۴۰ - ۳۹)

عین‌القضات همدانی نیز به پیدایش موجودات از نور محمدی اشاره دارد او می‌گوید: «خدای - عزّ و علا - نور محمد را از نور خود پدید کرد پس از این نور جمله موجودات و مخلوقات پدید کرد.» (همدانی، ۱۳۷۳: ۲۶۸)

فخرالدین عراقی در لمعات با نثری موزون و شاعرانه پیدایش موجودات از نور حقیقت محمدیه را اینگونه بیان می‌دارد: «از آن جمال انواری درخشش نمود که کون و مکان و زمین و آسمان و انس و جان پدید آمدند، پس حقیقتش گنجینه وجود... هرچه جمال در جهان وجود موجود، از آن موجه نخست دریای جود، و هر چه جلال در گیتی مشهود، از تجلیات آن حضرت در پس سرادقات حضرت وجود است.» (عراقی، ۱۳۹۰: ۹)

شیخ اشراق با تکیه بر مشرب نوری و فلسفی خویش در «هیاکل النور» پیدایش وجود را به واسطه اشراق نور باری تعالی به عقل اول می‌داند: «عقل اول آن است که بوی وجود متشیء گشت و نور باری عزّ و علا بر وی اشراق کرد اشراق اولی. و از این اشراق کثرت عقول لازم آمد بر مراتب نزول.» (سهروردی، ۲۵۳۵: ۹۷)

در اندیشه سهروردی نخستین آفریده نورالانوار همان چیزی است که در فهلولی به آن «بهمن» می‌گویند که مظهر خرد و دانایی الهی است و هم صادر اول. شیخ اشراق در رساله آواز پر جبرئیل ابتدا چگونگی پیدایش عقول از عقل اول را با زبانی رمزآمیز و تمثیلی بیان کرده است؛ وی ضمن بیان گفت گوی سالک با پیر دهم می‌آورد: «گفت بدانکه حق را سبحانه و تعالی چند کلماتست کبری که آن کلمات نورانیست از سبحات وجه کریم او و بعضی بالای بعضی. نور اول

کلمه‌ علیاست که از آن عظیم‌تر کلمتی نیست. نسبت او در نور و تجلی با کلمات دیگر و همچنین از یکی تا یکی تا عدد کامل حاصل شد.» (همان: ۲۱۸ - ۲۱۷)

«یعنی «عقل اوّل» علت «عقل ثانی» شد و ثانی از آن ثالث و علی هذا تا عددی کامل که آن ده است حاصل شد. کقوله تعالی: «تلك عشرة كاملة.» (عبدالمجید، ۷۳۱ ق: ۹۶)

پیدایش عقل ثانی تا دهم از عقل اوّل (نور اوّل) و بعد از آن خلق ارواح آدمیان و نامیات از عقل دهم (جبرئیل) از نکات رمزآمیزی است که در آواز پر جبرئیل در ادامه گفتگوی سالک و پیر بدان اشاره شده است: پیر گفت: «و آخر این کلمات جبرئیل است علیه السلام و ارواح آدمیان از این کلمه آخر است؛ چنانکه پیغمبر گفت صلی الله علیه در حدیث دراز از فطرت آدمی که: يَبْعَثُ اللهُ مَلَكًا فَيَنْفِخُ فِيهِ الرُّوحَ.» (سهروردی، ۲۵۳۵: ۲۱۸)

همان گونه که ملاحظه می‌شود در اندیشه سهروردی تمام مراتب هستی و انسان چیزی جز تطورات نور نیست و همه انوار، تجلی نورالانواراند و هر نوری، نور نازل‌تر از خویش را پدیدار می‌کند و سراسر جهان برآمده از نور نخستین است.

در تحلیل این بخش می‌توان گفت شعرا و عرفای مورد بحث همگی بر این مورد اتفاق نظر دارند که حقیقت محمدیه اساس هستی است و از روح ایشان است که کائناتی چون مه و خورشید، عرش، کرسی، و بالاتر از آن ارواح انبیاء و اولیاء و ملکوتیات و نفوس و نبات و معدن و مرکبات و مفردات و ... خلعت هستی یافته‌اند. نکته قابل ذکر در این بخش آن است که اندیشه و دیدگاه مولوی در این زمینه رنگ و بوی فلسفی و عقلی دارد اما بیان فخرالدین عراقی و عطار عرفانی و کلی است؛ نجم رازی برای بیان مراتب موجوداتی که از روح محمدی کسوت هستی یافته‌اند از زبان تمثیل بهره برده است و با بیانی روان و در عین حال مستدل به سلسله مراتبی که از روح محمدی به وجود آمده‌اند اشاره کرده است؛ از عالی‌ترین و مصفاًترین آنها تا مراتب مادون و آنانی که بهره‌ای از کدورت و مادیت دارند. شیخ اشراق نیز در آواز پر جبرئیل با زبانی رمزآمیز آفرینش و پیدایش عقول دهگانه را از عقل اوّل (نور اوّل) می‌داند و پیدایش دیگر موجودات اعم

---

از ارواح آدمیان و نامیات را به عقل دهم (پیر دهم) که همان جبرئیل است نسبت می‌دهد. بدین ترتیب هر نوری پدیدار کننده نور مادون خویش است و سراسر جهان پدید آمده نور نخستین است و این نور نخستین خود فیض نورالانوار است و هستی بخش دیگر موجودات، اما آنچه عقیده سهروردی را در این زمینه نسبت به دیگر شعرا و عرفا متمایز می‌کند، زبان رمزی اوست که براساس نظام عشق و محبت یا قهر و غلبه است.

## نتیجه‌گیری

حقیقت محمدیه یا به عبارتی، نخستین مخلوق، در عرفان اسلامی عناوین و مصادیق متعددی دارد که برگرفته از مشارب گوناگون مذهبی، فلسفی و گاه عرفانی شعرای عارف و نویسنده است و از جمله این مصادیق می‌توان به نور، عقل، کلمه، پیامبر اسلام و انسان کامل اشاره کرد. انسان کامل از مهم‌ترین فروع موضوع حقیقت محمدیه است که پیامبر ختمی مرتبت (ص) مصداق اتم آن است. بنابر آنچه از کلام تعدادی از عرفا نقل شد، حقیقت محمدیه جامع جمیع مراتب وجودی است که در لسان عرفا با اصطلاح «کون جامع» از آن یاد می‌شود؛ برای این حقیقت اوصاف دیگری چون مخلوق به صورت حق، اول به قصد و آخر به ایجاد و سبب هستی بودن نیز مطرح شده است که با تعابیر مختلف ادبی، تمثیلی و عرفانی و گاه فلسفی بدان اشاره شده است. این حقیقت از مباحث ریشه‌دار عرفانی و از جهاتی فلسفی است که با عرفان نظری پیوندی عمیق داشته، به همراه مقوله توحید، هسته اصلی عرفان را شکل می‌دهد و مطابق پاره‌ای احادیث همان نور محمدی است که علت ایجاد عالم و در عین حال سبب بقای آن است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - قرآن کریم، ترجمه ابوالفضل بهرام پور، قم: آوای قرآن.
- ۲ - کتاب مقدس (انجیل).
- ۳ - کتاب مقدس (تورات).
- ۴ - اترک، حسین، (۱۳۸۹)، «مقایسه لوگوس مسیحی و حقیقت محمدی»، مجله الهیات تطبیقی، سال اول، شماره ۲، صص: ۶۸-۶۵.
- ۵ - جیلی، عبدالکریم، (۱۳۹۲)، انسان کامل در معرفت اواخر و اوائل، ترجمه سید علی حسینی آملی، چاپ اول، قم: آیت اشراق.
- ۶ - جعفری، محمدتقی، (۱۳۸۸)، آفرینش و انسان، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- ۷ - توران، امداد، (۱۳۸۸)، حقیقت محمدیه و افراد انسان از ازل تا ابد در مکتب ابن عربی، چاپ اول، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر.
- ۸ - خدایار، خداداد، (۱۳۸۶)، «سیری بر نظریه عرفانی نور یا حقیقت محمدیه»، اندیشه های اسلامی، سال اول، پاییز و زمستان.
- ۹ - راز شیرازی، آقا میرزا بابا، (۱۳۵۲)، طباشیرالحکمه، چاپ اول، شیراز: خانقاه احمدی شیراز.
- ۱۰ - رزمجو، حسین، (۱۳۷۵)، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱ - رحیمیان، سعید، (۱۳۸۳)، آفرینش از منظر عرفان، چاپ اول، قم: بوستان کتاب.
- ۱۲ - سهروردی، شیخ شهاب‌الدین یحیی، (۲۵۳۵)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح و تحشیه سید حسین نصر و هنری کربن، چاپ دوم، تهران: نشر مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۳ - شیمیل، آنه ماری، (۱۳۸۵)، محمد رسول خدا، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۴ - عبدالمجید، (۷۳۱ق)، «شرح آواز پر جبرئیل»، تصحیح مسعود قاسمی، چاپ سوم، نشریه معارف، سال ۱۳۶۶، شماره ۱.
- ۱۵ - عراقی، فخرالدین، (۱۳۹۰)، لمعات، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، چاپ چهارم، تهران: مولی.
- ۱۶ - عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۸۸)، مصیبت نامه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ پنجم، تهران: سخن.

- ۱۷ - \_\_\_\_\_، (۱۳۸۹)، *منطق الطیر*، به اهتمام سید صادق گوهرین، چاپ بیست و ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸ - علوی فر، مهدیه، (۱۳۹۰)، *حقیقت محمدیه در اندیشه‌های فلسفی - عرفانی ملاصدرا*، چاپ اول، تهران: زینا.
- ۱۹ - کاکائی، قاسم، (۱۳۸۱)، *وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت*، چاپ اول، تهران: هرمس.
- ۲۰ - کاکوئی، کوکب اعظم، (۱۳۷۸)، *نخستین تجلی*، چاپ اول، تهران: نخل دانش.
- ۲۱ - لاهیجی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۹۵)، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ دوازدهم، تهران: زوار.
- ۲۲ - محمدیان، عباس، (۱۳۸۶)، *سیمای انسان در مثنوی مولوی*، چاپ اول، سبزوار، دانشگاه تربیت معلم سبزوار.
- ۲۳ - مخزن موسوی، سید ابوالحسن، (۱۳۹۴)، *انسان کامل در متون عرفانی اسلامی*، چاپ اول، قم: دانشگاه اهل بیت (ع).
- ۲۴ - مدکور، ابراهیم، (۱۳۸۸)، *نمادگرایی در اندیشه ابن عربی*، ترجمه داوود وفایی، چاپ اول، تهران: مرکز.
- ۲۵ - مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۲)، *مثنوی معنوی*، شرح کریم زمانی، دوره شش جلدی، چاپ ششم، تهران: اطلاعات.
- ۲۶ - نسفی، عزیزالدین، (۱۹۶۲م)، *الانسان الکامل*، چاپ دوازدهم، تهران: زبان و فرهنگ ایران.
- ۲۷ - نجم رازی، عبدالله بن محمد، (۱۳۵۲)، *مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۸ - نصری، عبدالله، (۱۳۷۱)، *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*، چاپ سوم، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۲۹ - نیکلسون، رینولد، (۱۳۵۸)، *تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: توس.
- ۳۰ - همدانی، عین‌القضات، (۱۳۷۳)، *تمهیدات*، تصحیح و تحشیه عقیف عسیران، چاپ دوم، تهران: منوچهری.